

نقش آموزش و پرورش در توسعه‌ی هنر



علیرضا مهدیزاده

کارشناس ارشد پژوهش هنر

Honar2apex.yahoo.com

چکیده

کلیدواژه‌ها: توسعه، توسعه‌ی هنر، آموزش هنر، تربیت هنری، آموزش و پرورش، خلاقیت هنری

مقدمه

مفهوم توسعه که پس از جنگ جهانی دوم رایج شد، امروزه به‌عنوان اصطلاحی فراگیر در بخش‌های متفاوت به کار برده می‌شود و صاحب‌نظران تعاریف متعددی از آن ارائه کرده‌اند. «در مفهوم توسعه می‌توان مفاهیمی چون ترقی و تکامل را دید. تغییر و تحول و دگرگونی نیز عامل توسعه‌اند.» [لهسایی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۷]. توسعه، بارشد و بهبود توأم است. توسعه، انتقال از مرحله‌ی پایین‌تر به مرحله‌ی بالاتر است و زمانی پیش می‌آید که شرایط موجود، در عرصه‌های گوناگون تحرک، نشاط و بالندگی خود را از دست داده باشد و ضرورت ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادی در آن احساس شود. از طرف دیگر، «توسعه، رمز ماندگاری و حیات پویا و مقتدرانه‌ی ملت‌ها، جامعه‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به‌شمار می‌رود» [اطالبی، ۱۳۷۹: ۱۲].

صاحب‌نظران، توسعه را متأثر از عواملی هم‌چون منابع طبیعی، سرمایه و نیروی انسانی دانسته و نهادهایی را به‌عنوان موتور محرک توسعه معرفی کرده‌اند. در این میان، عامل انسانی اصلی‌ترین نقش را در نیل به اهداف توسعه به‌عهده دارد، به‌طوری‌که «امروزه همه‌می‌پذیرند که موفقیت اقتصادی ژاپن هیچ ارتباطی به مواد خام نداشته و در عوض کاملاً مبتنی بر شیوه‌ی تعلیم و تربیت و نحوه‌ی اداره‌ی

عامل انسانی را از مهم‌ترین عوامل در فرایند توسعه و تحول در بخش‌های متفاوت، به‌ویژه هنر برشمرده‌اند و آموزش به‌عنوان شرط اصلی توسعه‌ی جوامع شناخته شده است. از این‌رو، آموزش و پرورش به‌مثابه‌ی نهادی نگرش‌ساز که آموزش رسمی هنر و پرورش هنرمندان آینده‌ی کشور را برعهده دارد، بیش‌ترین نقش را در مسیر توسعه‌ی هنر، برای به‌فعلیت رساندن نبوغ هنرآموزان و تجهیز آن‌ها به اصول اولیه‌ی هنر داراست تا به خلق آثاری نوآور و نوگرا با توجه به میراث مشترک جامعه بینجامد. اما اقتباس و تقلید آموزش و پرورش ایران از برنامه‌های آموزشی غرب، فقدان هدف مشخص برای آموزش هنر در مدارس، غفلت از اصول و مبادی هنر گذشته‌ی ایران، تأکید بر مهارت و فن، فراموشی بعد محتوایی هنر، نبود فضای آموزشی مناسب، و کج‌فهمی‌ها و بدفهمی‌های اساسی نسبت به ماهیت هنر، از دلایل اصلی ناکارآمدی آموزش هنر در مدارس است. همین موارد این نهاد را در آموزش مقدماتی هنر و زمینه‌سازی برای پرورش هنرمندانی اصیل، خلاق و متعهد ناتوان ساخته‌اند؛ هنرمندان خلاق که بتوانند با خلق آثاری برخوردار از فرهنگ اصیل ملی و مذهبی، به گسترش هنر بپردازند.

در این مقاله بر نقش بنیادی آموزش و پرورش در توسعه‌ی هنر تأکید و به ارزیابی آموزش هنر در مدارس پرداخته شده است تا بتوان به‌الگویی برای تحول در آموزش هنر در مدارس دست یافت؛ تحولی ساختاری و محتوایی که می‌باید از مدارس ابتدایی با رویکرد تربیت هنری، برای پرورش و توسعه‌ی قوه خلاقیت دانش‌آموزان آغاز شود.

رشد آموزش



شماره‌ی ۱
دوره‌ی هفتم
پاییز ۱۳۸۸

۶



مردم بوده است» [چارلز، ۱۳۷۵: ۲۰]. بنابراین آموزش را باید شرط اصلی توسعه دانست، زیرا نهاد آموزش، نهادی نگرش‌ساز است و «آموزش عنصر اصلی توسعه‌ی نیروی انسانی است» [سرکارانی، ۱۳۸۴: ۱۶].

بدین ترتیب نقش زیربنایی نظام‌های آموزشی در همه‌ی سطوح در تحقق آرمان‌های جامعه برای توسعه روشن می‌شود. هم‌چنان‌که «زاین توسعه‌ی خود را بعد از جنگ جهانی دوم با برنامه‌ریزی بلندمدت شروع کرد و بیش‌ترین نقش را به آموزش و پرورش داد و توانست در برنامه‌های درسی با قرار دادن تاریخ، ادبیات و فرهنگ در ساختار جامعه تحول اساسی به وجود آورد» [تصدیقی، ۱۳۸۵: ۵۸].

آموزش و پرورش، محور توسعه‌ی هنر

برای ایجاد توسعه در عرصه‌ی هنر، عواملی هم‌چون مدیریت و اقتصاد هنر مؤثرند و روشن است که برای توسعه‌ی هنر باید به سیاست‌گذاری‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت همراه با کنترل و نظارت پرداخت. هم‌چنین اعتبارات مالی، نهادهای هنری، منابع هنری، منابع انسانی یا هنرمندان از مؤلفه‌هایی هستند که ذیل توسعه‌ی هنر مطرح می‌شوند. اما اهمیت دادن به توسعه‌ی خلاقیت، تثبیت زمینه‌های رشد هنری و به‌طور کلی آموزش و توسعه‌ی نیروی انسانی برای پرورش هنرمندان

خلاق در بخش هنر، امری حیاتی است. اگر خلاقیت را عامل رشد و توسعه جوامع بدانیم و معتقد باشیم که: «در واقع چیزی به‌عنوان هنر وجود ندارد و فقط هنرمندان وجود دارند» [گامبریچ، ۱۳۷۹: ۱]. پس هنرمندان خلاق عامل اصلی توسعه‌ی هنر هستند.

از این‌رو، آموزش و پرورش به‌مثابه‌ی محور توسعه‌ی منابع انسانی که آموزش رسمی و عمومی هنر و پرورش هنرمندان آینده کشور را بر عهده دارد، از بیش‌ترین نقش و تأثیر در مسیر توسعه‌ی هنر، برای به‌فعلیت رساندن نبوغ هنرآموزان و تربیت و تجهیز آن‌ها به اصول اولیه‌ی هنر، در جهت خلق آثاری نوآور و نوگرا، با توجه به میراث مشترک فرهنگی جامعه، برخوردار است. آموزش و پرورش در هر جامعه‌ای دارای کارکردهای متفاوتی است. یکی از این کارکردها، پرورش و تربیت نسلی

خلاق و



اگرچه دلایل و عوامل متعددی در گسترش و توسعه‌ی هنر در دوره‌های متفاوت نقش داشته‌اند، اما نمی‌توان از نبوغ هنرمندان غافل بود؛ هنرمندانی که با خلق آثاری نوآور به همه‌گیر شدن هنر و گسترش آن در میان مردم پرداخته‌اند و شکوفایی اقتصادی هنر را نیز موجب شده‌اند. برای مثال، «بهزاد توانست با نبوغ خاص خود و با درک عرفان اسلامی، جلوه‌ای را ابداع کند که ضمن حفظ تمامی اصول گذشته، صورت نوینی از بیان هنری را نشان دهد» [اشرفی، ۱۳۸۲: ۸۲].

آسیب‌های هنر معاصر و نقش آموزش

با نگاهی به وضعیت هنر معاصر ایران و آسیب‌شناسی آن می‌توان گفت: وجود هنرمندان خلاق و نوآور و آشنا با مبانی هنر ایرانی اسلامی، یکی از خلأهای عرصه‌ی هنر در جامعه‌ی امروز ما و گرایش شدید به سبک‌های هنری مدرن غرب از آسیب‌های جدی هنر معاصر ایران است. «بسیاری از آثار تجسمی معاصر، فاقد شناسنامه‌ی ملی، فرهنگی و دینی و بیشتر نشان‌دهنده‌ی تأثیرات مستقیم هنرهای تجسمی مغرب‌زمین و حتی تقلید و گرت‌برداری از برخی جریانات هنری و آثار منسوخ شده‌ی آن‌ها هستند» [گودرزی، ۱۳۷۷: ۸].

در حوزه‌ی نقاشی نیز، به اعتقاد برخی صاحب‌نظران «در طول شکل‌گیری نقاشی معاصر، هنرمندان ما بیش‌تر به آن وجه از نوع‌گرایی توجه داشتند که برداشت‌های تقلیدوار از سبک‌های هنرمندان غرب بود، به‌گونه‌ای که در اکثر مواقع، هیچ هویت ملی نیز در آن‌ها مشاهده نمی‌شد» [شادقزوینی، ۱۳۷۸: ۷۷]. «بخش عمده‌ی نقاشی امروز ایران غیر متعهد است و از واقعیت‌های تحول اجتماعی برکنار مانده است» [پاکباز، ۱۳۸۴: ۳۳].

از آن‌جا که میان افق و متن فرهنگی و دیدگاه هنر غربی و هنر ایرانی هیچ وجه‌اشتراکی وجود ندارد و از دو دنیای متفاوت هستند، تقلید و سرسپردگی به هنر غرب، هنر ایران را از اساس دگرگون ساخته و فضای سنتی و خلاق آن را نابود کرده است. «ما امروز با راه‌های نیمه‌رفته و آغازهای خوب و پر انرژی اما هنری متوسط، استعدادهای خوب اما از خود بیگانه، و هویت‌های ساختگی و جماعت عظیمی از مقلدان روبه‌رو هستیم» [سعالدین،

متفکر است تا بتوانند با خلاقیت خود جهش جامعه به سوی توسعه را میسر سازند. تربیت منابع انسانی جامعه در بخش‌های گوناگون به‌ویژه هنر و تجهیز آنان به تعهد، تخصص، مهارت و دانش، و نیز به روز نگه داشتن آنان از وظایف مهم آموزش و پرورش است. برای کشورهای در حال توسعه، تنها یک راه‌حل وجود دارد: «خلاقیت مردمشان را بارور کنند». مهم‌ترین وظیفه برای باروری و تبلور این خلاقیت، برعهده‌ی آموزش و پرورش است.

از سوی دیگر، خلاقیت عنصر ذاتی و لاینفک هنر و ویژگی هنرمندان نیز هست. به‌طوری‌که در دوره‌هایی از تاریخ، هنرمندان خلاق، راه‌گشای بن‌بست‌ها در عرصه‌ی هنر بوده‌اند؛ هنرمندان خلاق که با نبوغ خود به ایجاد سبک‌ها و آثار هنری تأثیرگذار و ماندگار پرداخته و مسیر توسعه‌ی هنر و گسترش آن را در جامعه فراهم ساخته‌اند.



۱۳۸۴: ۵۶]. در دهه‌های اخیر نیز، به علت هجوم غیرقابل تصور فرهنگ غربی، خلق آثار، کمتر براساس نوآوری و ضرورت‌ها و نیازهای جامعه یا هویت ملی شکل گرفته و خودباوری و توجه به فرهنگ و هویت ملی جای خود را به «خودباختگی» داده است [شادقزوینی، ۱۳۷۸: ۷۴].

بدین‌گونه، فاصله‌ی میان جامعه، هنر و هنرمند هر روز بیش‌تر می‌شود. با این شرایط، دنیای هنر قادر نیست به نیازهای اجتماعی، فرهنگی و هنری جامعه پاسخ گوید. خلأ در زمینه‌ی نوآوری پایدار و اصیل، متناسب با فرهنگ و نیاز جامعه، هم‌چنان ادامه دارد و نمی‌توان انتظار توسعه و شکوفایی هنر را در ابعاد گوناگون آن داشت. جدایی و فاصله‌ی هنر با مردم و جامعه، به دلیل دور شدن از مبانی اصیل آن، از توسعه‌ی هنر جلوگیری کرده و با خنثا کردن کارکرد اجتماعی آثار هنری، رونق اقتصادی هنر را نیز از بین برده است و به نبود خلاقیت در فضای هنری تداوم می‌بخشد. توسعه نیافتن هنر و خلأ نوآوری‌های اصیل در حالی است که تعداد هنرآموزان، هنرمندان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های هنری افزایش چشم‌گیری داشته است. بنابراین نظام آموزشی هنر که بخش زیربنایی آن به‌عده‌ی آموزش و پرورش است، در ایفای نقش خود ضعیف عمل کرده است. به‌طوری‌که می‌توان نتیجه گرفت: «اگر هنر در کشور ما دچار نوعی آشفتگی، پریشانی و بی‌هویتی است، یکی از علل مهم آن دستگاه آموزشی است» [گودرزی، ۱۳۷۷: ۸] که هنر ایران را دچار آسیب جدی ساخته است. زیرا: «آموزش هنر نتوانسته آن‌گونه که باید و شاید با جامعه منطبق شود» [طاهری، ۱۳۸۴: ۳۲].

از سوی دیگر، هر زمان صحبت از تحول در آموزش شده است، ابتدا سراغ آموزش عالی رفته‌اند. درحالی‌که آموزش و پرورش زیربنایی و اساسی‌تر است و آینده هر کشوری را می‌توان از سیمای کنونی آموزش و پرورش آن جامعه دریافت. با نگاهی به سیمای کنونی آموزش هنر در مدارس که یکی از اهداف آن، تلاش در جهت رشد و شکوفایی قابلیت‌ها و استعداد‌های هنری و زیبایی‌شناختی دانش‌آموزان یا به اصطلاح تربیت هنری آنان است، انتظار ظهور هنرمندانی خلاق و آشنا به مبانی فرهنگ دینی و ملی ایران که عاملی برای توسعه‌ی هنر باشند، انتظاری عبث خواهد بود. «اگر ادعا کنیم نظام آموزش و پرورش

ما هیچ تلاش قابل ملاحظه‌ای در جهت رشد و پرورش خلاقیت هنری دانش‌آموزان به‌عمل نمی‌آورد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم» [مهرمحمدی، ۱۳۸۳: ۴۳].

چون برای رسیدن به توسعه‌ی پایدار در هر زمینه‌ای به‌ویژه هنر، نقش آموزش و توسعه‌ی منابع انسانی اساسی است و نظام آموزشی در جهت‌گیری هنر معاصر ایران، هم در مفاهیم و هم در تجربه‌ها، تأثیر بسیار دارد، آموزش و پرورش می‌باید نقش محوری خود را در توسعه‌ی منابع انسانی عرصه‌ی هنر (هنرمندان) به خوبی ایفا کند و به آماده‌سازی و پرورش هنرمندان خلاق و ماهر و شکل‌دهی هویت هنرهای ایرانی اسلامی در هنرآموزان بپردازد. برای برطرف کردن دو خلأ بزرگ عرصه‌ی هنری جامعه‌ی امروز که عبارت‌اند از: فقدان خلاقیت‌های هنری اصیل برای ایجاد آثاری نوآور و نوگرا، و تقلید از سبک‌های هنری غرب و دورافتادن هنرمندان و آثار هنری از جامعه و ارزش‌های سنتی و پایدار آن، توجه به امر آموزش هنر در مدارس ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

ناکارآمدی آموزش هنر در توسعه‌ی هنر

دلایل ناکارآمدی آموزش و پرورش در توسعه‌ی هنر و ناتوانی آن برای پر کردن خلأهای عرصه‌ی هنر عبارت‌اند از: اقتباس و تقلید آموزش و پرورش ایران از برنامه‌های آموزشی غرب؛ مشخص نبودن اهداف آموزش هنر در مدارس و غفلت از اصول و مبادی هنر گذشته‌ی ایران؛ تأکید بر آموزش مهارت و تکنیک و فراموشی بعد محتوایی هنر در مدارس و کمبود فضای مناسب؛ نگرش غلط به هنر به‌عنوان امری تفننی و سرگرم‌کننده و نه حوزه‌ای برای گسترش تفکر. به این دلایل، مدارس در آموزش مقدماتی هنر و زمینه‌سازی به‌منظور پرورش هنرمندانی اصیل و خلاق، برای خلق آثاری برخوردار از ویژگی‌های فرهنگ اصیل ملی و مذهبی و گسترش هنر در میان مردم ناتوان هستند؛ ویژگی‌هایی که چنان‌چه در آثار هنری وجود داشته باشند، سبب رونق و توسعه‌ی هنر در ابعاد گوناگون می‌شوند. لذا ایجاد تغییرات و تحولات ساختاری و محتوایی در آموزش هنر در مدارس، به‌ویژه مدارس ابتدایی، ضروری است.

تربیت هنری باید در برنامه‌های درسی دوره‌های گوناگون تحصیلی رواج و گسترش یابد تا بر فرایند تیزبینی و

شیوه‌های بیانی و ابزار هنرمندانه‌ی طراحی و اجرای هنری، آنان را با میراث فرهنگی و هنر گذشته‌ی ایران و هنرمندان و آثار هنری ارزشمند آشنا می‌سازد، در هویت‌یابی آنان و توجه کاربردی به فرهنگ و هنر کشور مؤثر است و می‌تواند خلأهای موجود آموزش هنر در مدارس را جبران کند.

اکنون آموزش هنر در مدارس به بعد تکنیکی و آموزش مهارت‌های فنی می‌پردازد و از بعد اصلی هنر که همان محتوا باشد، غفلت کرده است. «در سیستم آموزش هنر در مدارس، توجه کافی به سنت‌های هنری ایرانی نمی‌شود» [خزائی، ۱۳۸۲: ۵۴] که خود تحت‌تأثیر شیوه‌ی آموزش هنری غرب است. «به‌طور کلی توسعه‌ی کمی بدون توجه به جنبه‌های کیفی آموزش، جزو مسائل اساسی آموزش و پرورش در هر دوره از برنامه‌ریزی بوده است» [عبداللهی، ۱۳۷۳: ۳۶]. در صورتی‌که تقلید نادرست از الگوهای فرهنگی و هنری غرب، بدون توجه به مبانی و اصول فرهنگی کشور، راه رسیدن به توسعه را ناهموار می‌سازد. این تقلید از غرب و تأکید بر تمرینات عملی تکنیکی

حساسیت دانش‌آموزان نسبت به زیبایی‌ها تأثیر بگذارد و به رشد و شکوفاشدن قابلیت‌ها و حساسیت‌های هنرمندانه‌ی آنان بینجامد. «صاحب‌نظران، با تلفیق رویکردهای مختلف در تربیت هنری، رویکرد جامعی مطرح کرده‌اند که آن را تربیت هنری دیسیپلین* محور نامیده‌اند. این رویکرد چهار محور هنری (تولید هنر) نقد و قدرشناسی هنر، تاریخ هنر، میراث فرهنگی و زیبایی‌شناسی فلسفی را توأمان به برنامه‌ی درسی وارد می‌کند و در جریان تربیت هنری، هیچ‌یک از عرصه‌های حرفه‌ای مربوط به حوزه‌ی هنر از نظر دور نمی‌ماند» [مهرمحمدی، ۱۳۸۳: ۵۳].

این رویکرد، علاوه بر ایجاد و رشد مهارت‌های مربوط به ساختن و تولید آثار هنری در دانش‌آموزان، در بارورسازی زمینه‌های سازنده و مهمی مانند بروز نوآوری و خلاقیت، رشد مهارت‌های فکری و شناختی، پرورش و تعدیل عواطف و احساسات، ایجاد تغییرات عمیق در سلوک فردی و رشد اخلاقی و افزایش اعتماد به نفس، تأثیری شگرف دارد. از آن‌جا که تربیت هنری علاوه بر آشنا کردن دانش‌آموزان با

جدا از مشکلات محتوایی و فکری در آموزش هنر مدارس، مشکلات سخت‌افزاری و امکانات نیز به‌عنوان موانعی بازدارنده در آموزش هنر عمل می‌کنند

عکس: اعظم لاریجانی



محض برای بیان احساسات و فراموشی این موضوع که هنرمند است که اثر هنری را می‌آفریند، نه وسیله و ابزار، دانش‌آموزان و هنرآموزان را به این باور می‌رساند که گویی هنر تنها بیان احساسات و منویات شخصی و درونی به هر وسیله و ابزاری است. یعنی این اندیشه که «هنرمند از آسمانیان می‌گیرد و به زمین می‌بخشد» [آوینی، ۱۳۸۴: ۶۵]، درون آنان نهادینه نمی‌شود و به غفلت و کمرنگ‌شدن اصول و مبادی هنر گذشته‌ی ایران نیز می‌انجامد.

هنری ارزشمند است که هنرمند در آن سخن‌گوی ارزش‌های فردی و احساسات شخصی نیست، بلکه بیان‌کننده‌ی ارزش‌جمعی و معنوی جامعه است. هنرمند در اندیشه‌ی کسب توانایی در تکنیک و مهارت صرف نیست، بلکه می‌کوشد «بیش از هر چیز و بیش از همه به تزکیه‌ی روح و تصفیه‌ی درون خویش بپردازد تا هنرش نیز مصفا گردد» [طاهری، ۱۳۸۴: ۶۶].

تأکید بر آموزش مهارت و تکنیک و چگونگی استفاده از ابزارهای بیانی هنر در مدارس و بی‌توجهی به این اصل که آن‌چه ساختار و روح اثر هنری را شکل می‌دهد، فرد هنرمند و ذهنیت اوست، به پرورش هنرجویان و هنرمندانی می‌انجامد که بدون آشنایی با حیطه‌ی کیفی هنر و ناتوان از درک و شناخت میراث هنر ایرانی و اسلامی، کورکورانه و شیفته‌وار از آثار هنری غربی تقلید می‌کنند. در نتیجه آثارشان نه تنها دارای ویژگی نوآور بودن نیستند، بلکه حتی اندکی نوگرایی در آن‌ها برای ایجاد رونق و شکوفایی در عرصه‌ی هنر دیده نمی‌شود. «هنر ایرانی و اسلامی که بر پایه‌های معنوی استوار است، با آموزش خشک خالی از معنویت، از اصول خود تهی گشته و آفرینش را از دست داده است» [طاهری، ۱۳۸۴: ۶۷]. در حالی که «نوآوری از اصول پایه‌ای در شکل‌گیری اثر هنری است که به آن ارزش و رای زمان و مکان می‌دهد. اثر هنری نوآور دارای ویژگی‌های بیانی برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی دوره‌ها و همه‌ی فرهنگ‌هاست» [شادقزویی، ۱۳۷۸: ۷۴].

تقلید از این الگوی آموزش هنر در حالی است که این نوع آموزش هنر، حتی در غرب نیز ناکارآمد و در تحویل هنرمندان خلاق و جریان‌ساز به جامعه، ناموفق بوده است. برای مثال، مشهورترین نظام آموزشی هنر، یعنی «مدرسه‌ی با وهاوس»، در پرورش هنرمندانی خلاق و قوی هم‌چون

استادان این مدرسه که خود در نظام دیگری تعلیم یافته بودند، ناموفق بوده است. شاید یکی از دلایل موفق نبودن آن، فراموشی بعد محتوایی هنر در این نظام آموزشی باشد. درحالی‌که در هنر شرقی و ایرانی، معنویت عنصری ذاتی بوده و هنر با فرهنگ جامعه ارتباطی منطقی و ناگسستنی داشته که به گسترش و پذیرش آن در میان مردم نیز می‌انجامیده است.

جدا از مشکلات محتوایی و فکری در آموزش هنر مدارس، مشکلات ساخت‌افزاری و امکانات نیز به‌عنوان موانعی بازدارنده در آموزش هنر عمل می‌کنند. اگرچه تجربه‌های مدرسه می‌توانند در رشد خلاقیت دانش‌آموزان نقش کلیدی داشته باشند و معلمان خلاق شاگردان خلاق‌تری پرورش می‌دهند، اما از ضروریات و الزامات مهم برای گسترش رویکرد تربیت هنری در مدارس، ایجاد فضای مناسب و امکانات کارگاهی مورد نیاز هنر است. بروز خلاقیت به عواملی چون ویژگی و توانایی‌های فردی، تفکر خلاق، انگیزه‌ی درونی و محیط و فضای مناسب بستگی دارد. تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهند، نبود کارگاه‌های مناسب برای اجرای درس هنر در مدارس ابتدایی و راهنمایی و کافی نبودن وقت، بسیاری از معلمان را به رها کردن برنامه‌ها وامی‌دارد [شرفی، ۱۳۷۵: ۷۷].

نکته‌ی آخر و مهم‌ترین نکته این‌که برای پویا ساختن آموزش هنر در مدارس، رفع موانع آن که به ناکارآمدی نظام آموزش هنر انجامیده است، و ایجاد انگیزه و اراده‌ای مصمم برای حرکت در این مسیر، تغییر بینش و دیدگاه مدیران آموزش در سطح بالا و بسیار از معلمان و والدین در سطوح پایین‌تر نسبت به حقیقت و ماهیت هنر و کارکرد آن در دانش‌آموزان است. ما انسان‌ها براساس آن‌چه که می‌اندیشیم و فکر می‌کنیم، دست به عمل می‌زنیم. اکنون «نظام‌های آموزشی نوعاً متکی به بدفهمی‌های بنیادین و اندیشه‌های خط‌آلود درباره‌ی مقوله‌هایی هم‌چون ذهن، دانش و هوش هستند و بر این اساس، جهت‌هایی را تعقیب می‌کنند که متضمن افت جایگاه هنر در نظام‌های تعلیم و تربیت است» [مهرمحمدی، ۱۳۷۶: ۱۴۵].

تا زمانی که برداشت مدیران، معلمان و والدین از غایت هنر و ارزش آن در سطح لذت‌آفرینی و فراهم ساختن فضایی برای سرگرم کردن دانش‌آموزان و نه

پرورش قوای حسی و تفکری آن‌ها باشد، «متقاعد کردن سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان در زمینه اهمیت و ضرورت هنر و زیبایی‌شناسی از نظر فلسفی، تاریخی و فرهنگی، یعنی به استناد کارکردهای ذاتی و درونی، امری دشوار است» [همان، ۱۳۷۸: ۱۴۵]. از نشانه‌های این بدفهمی و کم‌ارزش‌بودن هنر در ذهن مدیران و برنامه‌ریزان، عدم بازبینی و تغییر کتاب‌های درسی هنر است [تیمورزاده‌بابلی، ۱۳۷۲: ۵۲]. با وجود این خطاهای فکری فلسفی در مورد هنر، ارتقای کیفیت آموزش هنر در مدارس که خود به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به ارتقای تولیدات هنری و توسعه‌ی هنر می‌انجامد، امری غیر ممکن و شاید محال باشد.

نتیجه‌گیری

انسان توسعه‌یافته، پایه و اساس توسعه و تعالی جوامع بشری در عرصه‌های گوناگون، و آموزش و پرورش، محور توسعه‌ی منابع انسانی است. اگر منظور از توسعه در عرصه‌ی هنر را، انجام اصلاحات اساسی و بنیادی در زیرساخت‌ها و شالوده‌ی هنر به‌منظور فراهم آوردن زمینه‌ی افزایش کمی و کیفی تولیدات هنری بدانیم، برای رسیدن به توسعه‌ی پایدار در عرصه‌ی هنر، توجه به آموزش هنر از طریق آموزش و پرورش ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. زیرا ارتقای کیفیت آموزش هنر به‌ویژه آموزش زیربنایی آن، به ارتقای تولیدات هنری و توسعه‌ی هنر در جامعه می‌انجامد. به‌منظور تحقق این توسعه و تحول می‌باید از رویکرد توسعه‌ی درونی، الگویی که براساس نوآوری داخلی پایه‌گذاری می‌شود، سود جست و آموزش هنر را بر مبادی و اصول هنر ایرانی-اسلامی و نیازهای کنونی جامعه استوار ساخت تا فرهنگ و هنر اصیل گذشته، پایه‌ای برای تکامل هنر گذشته و تولید هنر جدید شود و پیش‌نیازهای آن را فراهم سازد. برای دست یافتن به این امر مهم، اصل اولیه و اساسی، تغییر بینش و دیدگاه مدیران و برنامه‌ریزان سطوح بالا در آموزش و پرورش و معلمان و والدین در سطوح پایین، نسبت به ماهیت و کارکرد با ارزش هنر در زمینه‌های فکری است. هم‌چنین لازم است که به اثبات و توجیه نظریه‌ی رابطه‌ی هنر با تفکر پرداخت و نشان

داد، و هنر امری فتنی و تنها مربوط به حوزه‌ی احساسات نیست، بلکه جایگاهی اگر نه بالاتر و والاتر نسبت به سایر حوزه‌های علمی، بلکه هم‌سنگ و هم‌وزن با آن‌ها دارد. ضروری است، هنر از جایگاهی مستقل و ویژه در آموزش مدارس برخوردار شود.

پی‌نوشت

* Discipline

منابع

۱. آوینی، مرتضی (۱۳۷۶). مبانی نظری هنر. نیوی. قم.
۲. اشرفی. م. م (۱۳۸۲). بهزاد و شکل‌گیری مکتب مینیاتور بخارا در قرن ۱۶ میلادی. ترجمه‌ی نسترن زندی. فرهنگستان هنر. تهران.
۳. امینی، محمد (۱۳۸۳). تربیت هنری در قلمرو آموزش و پرورش. آبیژ. کاشان.
۴. پاکباز، روئین (۱۳۷۹). نقاشی ایران از دیرباز تا امروز. نشر نارستان. تهران.
۵. تیمورزاده بابلی، عبدالله (۱۳۷۰). وضعیت درس هنر در مدارس. انتشارات تربیت. تهران.
۶. تصدیقی، محمدعلی (۱۳۸۵). توسعه‌ی فرهنگی در ایران چالش‌ها و... مهندسی فرهنگی. شماره‌ی ۶ و ۷.
۷. چارلز، هنری (۱۳۷۵). عصر تضاد و تناقض. ترجمه‌ی محمود طلوع. نشر رسا. تهران.
۸. خزائی، محمد (۱۳۸۲). هنر اسلامی. مجموعه‌ی مقالات. مطالعات هنر اسلامی. تهران.
۹. سرکارآرانی، محمدرضا (۱۳۸۴). «کارکردهای مطبوعات آموزشی». سال‌نامه‌ی رشد. شماره‌ی سوم.
۱۰. سعدالدین، مسعود (۱۳۸۴). «معضل هویت در هنر ایران». حرفه‌ی هنرمند. شماره‌ی ۱۱. بهار ۱۳۸۴.
۱۱. شرفی، محمود (۱۳۷۷). «نظرخواهی درباره‌ی درس هنر در مدارس راهنمایی». فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت. شماره‌ی ۷. تابستان ۱۳۷۷.
۱۲. شادقزوینی، پریسا (۱۳۸۶). «تفاوت نوآوری و نوگرایی در هنر». ماه‌نامه‌ی هنر. شماره‌ی ۱۱۱ و ۱۱۲. آذر و دی. ۱۳۷۶.
۱۳. صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۸۳). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی. ققنوس. تهران.
۱۴. طاهری، فرهاد (۱۳۸۴). معنویت و آموزش هنر، مجموعه‌ی مقالات. فرهنگستان هنر. تهران.
۱۵. طالبی‌کهدویی، فضل‌الله (۱۳۷۹). اقتصاد و توسعه‌ی هنر. ارشاد اسلامی. تهران.
۱۶. عبداللهی، حسین (۱۳۷۹). بررسی و تحلیل تحولات هدف‌ها و سیاست آموزش و پرورش. فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت. شماره‌ی ۴.
۱۷. گامبریچ، ادوارد (۱۳۷۹). تاریخ هنر. ترجمه‌ی علی رامین. نشر نی. تهران.
۱۸. گودرزی، مرتضی (۱۳۷۷). «راه چهارم». فصل‌نامه‌ی هنرهای تجسمی. شماره‌ی ۴. تابستان ۱۳۷۷.
۱۹. لهسایی، عبدالعلی (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی توسعه. پیام نور. تهران.
۲۰. مهرمحمدی، محمود (۱۳۸۳). آموزش عمومی هنر، چیستی و چگونگی و چرایی. انتشارات مدرسه. تهران.
۲۱. ملکی، حسن (۱۳۸۱). برنامه‌ی درسی و پرورش تفکر. انجمن اولیا و مربیان. تهران.